

نویسنده محترم
آقای سید قلامرضا سیدی

مبدأ تاریخ هجری

محققین تاریخ در این عقیده اتفاق دارند که در میان حوادث جهان، هیچ واقعه‌ای با اهمیت ظهور اسلام نیست؛ زیرا نهضت اسلام در سراسر جهان اجتماع انقلابی عظیم ایجاد نموده و بالنتیجه بزرگترین تحول را در جامعه بشریت صورت عمل داده است، و چون در میان وقایع تاریخ اسلام نیز هیچ حادثه‌ای با وقوع هجرت نبوی از مکه به مدینه برابری نمی‌کند، و از این جهت مبدأ تاریخ قرار گرفته است لهذا در این مقاله راجع باین واقعه مهم بحث می‌شود: در ماه صفر از سالی که بعد ها بنام سال «هجرت» نامیده شده‌ای از بزرگان قریش در مجمعی که آنرا دارالندوه می‌نامیدند و بمنزله مجلس شورای آن روز مکه بود گرد هم جمع شده و در زمینه امر بسیار مهمی که با جمیع شوون زندگی آنان تماس داشت، بشو پرداختند.

موضوع بحث، اتخاذ تصمیم درباره مردی بود که برای اجرای برنامه منظم بزرگترین انقلابات فکری و اجتماعی آفریده شده، و این روزها

قدمهای اولیه انجام مأموریت بزرگش را برداشته بود، و بطوریکه بعداً تاریخ ثابت کرد،

این مرد همان شخصیتی است که مأموریت داشت جهان اجتماع آن روز را تغییر دهد و سپس آئین زندگی جدید و درعین حال جاوید و لایزال را برای خاندان پر دامنه و آشفته بشر تهیه نماید.

این مرد که مأموریت اصلاح جهان را به عهده گرفته و بعداً مهمترین و مؤثرترین قهرمان تاریخ شناخته خواهد شد،

« محمد » (ص)

نام دارد چندین سال است در شهر مکه بنشر دعوت قیام کرده است! دعوتیکه بر اساس مبارزه با فساد و هوسرانی و ستمگری؛ پایه گذاری شده است؛ و طرف دعوی همانهایی هستند که از فرط جهالت و خود سری و خود خواهی؛ راه مستقیم زندگی را از دست داده و در سنکلاخ کمراهی افتاده اند و بخطا از راه راست می نامند!

اینها چه کسانی هستند؟

اینان زما و رؤسای قبایل جاهل و خود ستانی هستند که از فرط خود پسندی، دعوت جدید را مخالف مقاصد پست و پلید خویش انگاشته و در صدد نابودی صاحب دعوت برآمده اند و بوسیله کنکاش دستجمعی، میخواهند نطفه این دعوت را در مشیمه خفه سازند. اینک جلسه مشاوره تشکیل شده و در آغاز آن سکوتی بر جمعیت حکمفرماست. یکی از اشراف قریش سکوت را شکسته و گفت: در آغاز امر همه از دعوت محمد آگاه شدید و آنرا کوچک و کم اهمیت انگاشتیم. بخود گفتیم او دیوانه است و طولی نمیکشد

که از بین می‌رود؟ بگذا رید هر چه می‌خواهد بگوید، کسی بجز فهای او گوش نخواهد داد؛ در او ایل کار دعوتش را با نر می و مسالمت شروع کرد و می گفت :

بخوان بنام خدائی که آفرینده است . همان خدائیکه انسان را از علق آفریده است . بنام خدائیکه از همه چیز بالا تر و والا تر است ! همان خدائیکه انسان را بوسیلهٔ قلم (چیز) آموخته است . با انسان چیزهائی آموخته که قبلاً آنرا نمیدانسته است الخ .

موقعیکه این مرد چنین سخنانی بر زبان میراند و آنرا پخش می‌کرد غفلت کردیم و او را با حال خودش وا گذاشتیم ولی طولی نکشید که قدمهای بزرگتری برداشت و با کمال جرأت و جسارت بکارهای خطرناک و مهمی دست‌زد خوب بخاطر دارید که در او ایل امر خیملی محرمانه دعوت می‌کرد ولی بعداً دعوتش را آشکار ساخت . بخدا یان ما دشنام داد و افکار ما را سفیهانه و ابلهانه خواند و گذشتگان ما را کم‌راه نامید. در نظر دارید که از خویشاوندان وی خواستار شدیم که او را سر جایش نشانند ، باینکه اقدامی بعمل آورند که از ما فاصله بگیرد ، اما هیچیک از این دو منظور ما تأمین نشد ؛ بدینجهت مجبور شدیم او و پیروانش را آزار دهیم . ما در اذیت کردن و آزار دادن و حبس و زجر و تبعید و گرسنگی دادن و تشنگی دادن پیروان او آنچه شایسته میدانستیم فرو گذار نکردیم ولی مؤثر نیفتاد چه بسا اشخاصی از جمعیت ما پیرو او شدند که مرگ را در راه پیشرفت عقیده و ایمان برزندگی ترجیح داده و میدهند، و چون از اینگونه اقدامات بهره‌ای نکرقتیم سر وقت خودش رفتیم و از او خواستیم تا از دعوتش صرف

کتابخانه فیضیه

کتابخانه فضیله قم

نظر کند؟ بعلاوه باو گفتیم:

اگر منظور تراز این دعوت جمع آوری مال است، آنقدر سرمایه و مال برای تو فراهم میسازیم که از همه مأموران ترشوی و اگر مقصود تو ریاست و آفائی است؛ ریاست و آفائی را بتو واگذار میکنیم و نیز گفتیم هر گاه از عوارضی که ترا باین رشته گفتار وادار میکند در رنج و زحمتی و نیاز مند معالجه ای؛ برای تو طیب می آوریم. با اینحال این مرد بهیچیک از پیشنهادهای ما و قعی نگذاشت و گفت چه میگوئید! و بکه میگوئید؟ عجب راه خطائی می پیمائید! این حرفها در کار نیست؟ بلکه اگر آفتاب ادر یکدست من و ماه را در دست دیگرم قرار دهید از اجرای مأموریتم باز نخواهم ایستاد. مطلب این است که خدا مرا برانگیخته تا شمار هدایت کنم و بس.

بعلاوه گفت: خدا بمن مأموریت داده است تا شمارا بآینده سعادت آمیز بشارت دهم و از روزگار شقاوت آمیزی که در پیش دارید احتراز دهم.

سخنران افزود که:

باز بخاطر دارید، همین مرد و پیر و انش را آنقدر شکنجه و عذاب دادیم ولی مؤثر نشد دیدیم هواخواهان او بجهت مسافرت کردند و نام او را بلند ساختند و این مرد همچنان پایدار ماند و پای از مکه بیرون نگذاشت!

باز در نظر دارید که در موقوف حج که قبایل عرب از گوشه و کنار بر رسم معمول روی بمکه می آوردند؛ آنها را به پیروی از فکر خودش

دعوت میکرد؛ آنان نیز بدعوت او گوش فرا میدادند و همینکه از مکه خارج میشدند دعوتش را نشر داده و آنچه را از او شنیده، یادیده بودند بدیگران میرسانیدند! تا کار بجائی رسید که اخیراً دو قبیلۀ نامی اوس و خزرج که در مدینه سکونت دارند با او گرویدند؛ در نتیجۀ برگزیدگانشان بمکه آمده و با او بیعت کرده‌اند و بعلاوه بر عهده گرفته‌اند که او را مانند اهل و عیال خودشان از گزند دیگران مصون بدارند و حمایتش کنند. اینک در خاطر بسپارید که همین یاران مکی او بمدینه سرازیر میشوند و آنجا را تسخیر کرده و سنگر قرار میدهند و طبیعی است در آن هنگام محمد نیز پشت سر شان خواهد رفت، آنوقت میدانید کار بکجا خواهد کشید؟

در آنصورت مسلم است که مسلمین قریش و اوس و خزرج بیکدیگر پیوسته و برادر خواهند شد و با ملازمه نیروئی عظیم پدید خواهند آورد و بچنگ با ما بر خواهند خواست!

باین نکته توجه کنید که اگر چنان روزی فرارسید و افرادی از قریش

که با او گرویده‌اند با مسلمین جدید مدینه بیکدیگر پیوستند، وای بر ما!

آنوقت در قدم اول جلوی تجارت ما را خواهند گرفت و از آن پس راه زندگی بروی ما مسدود خواهد شد و با احراز این موقعیت، دعوت شان را بقابل دیگر نیز سرایت خواهند داد و طبیعی است دیگران نیز دین او را خواهند پذیرفت، در چنان هنگامه ای سر شکستگی و ننگ و فقر برای ما مسلم است، پس تا کار بدانجا نکشیده، بیایید فکر فاطمی بکنیم و هنوز که محمد در میان ما و مقهور قدرت ما است و نیروئی از مخالفین فراهم نساخته است، کارش را بسازیم و از این خطر حتمی نجات یابیم. این است وضع فعلی او؛

و این است مسئلهٔ روز!

حالا بگوئید تکلیف چیست؟»

ابو البختری بن هشام ، از جای برخاست و گفت .
 اورا در قفس آهنینی حبس کنید ، سرانجام بسر نوشت شعرای پیشین
 از قبیل زهیر و نابغه و امثال این دو مبتلا میشود . این پیشنهاد قابل توجه
 قرار نگرفته و رد شد و مخالفین وی گفتند :
 اگر اورا حبس کنید ، هواخواهان و پیروان وی ؛ جریان امر را بهمهٔ قبایل
 و جماع خواهند رسانید ، آنوقت بیم آنست که همه بریزند و نجاتش دهند
 آنگاه سرو صدای اینمو ضوع در همه جا خواهد پیچید و قهراً بمقلوبیت ما
 تمام خواهد شد ؛ پس این پیشنهاد قابل توجه نیست ، بهمین دلیل حضار جلسه
 با اکثریت تمام این نظریه وارد کردند . پس از آن ابو الاسود ربیعہ بن
 عامر برخاست و گفت :

من پیشنهاد میکنم که محمد را تبعید کنیم و معلوم نیست همینکه
 از مکه رفت : بتواند در جای دیگری برای نشر دعوتش زمینه ای بدست آورد
 و هنگامیکه از اجتماع ما رانده شد ، بسهولت میتوانیم باین جریان مخالف
 که جامعه را آشفته ساخته است ؛ خاتمه داده و بکارهای خودمان سرو صورتی
 بدهیم .

این پیشنهاد نیز در نظر شنوندگان پسندیده نیفتاد و یکی از حضار
 جلسه گفت :

آیا این روی منطق و حالات گفتار و سحر بیان و نفوذ کلام اورا ندیده
 و نسنجیده اید؟ و آیا حساب نکرده اید که با این سرمایه چگونه شنوندگان

راتحت تأثیر فکر و عقیده خودش قرار میدهد ؟

یقین بدانید اگر او را تبعید کردید ، بهر قبیله‌ای از قبایل عرب و بیابان ، با بیان شیرین و گفتار سحرآمیز ، همه افراد قبیله را مسخر و مغلوب اراده خودش قرار خواهد داد و طبعاً از او پیروی خواهند کرد . نتیجه این خواهد شد که افراد چنان قبیله و یا قبایل دیگر را استخدام خواهد کرد و بوسیله چنان نیروی کار را از دست شما خواهد گرفت ، آنگاه آنچه بنخواهد خواهد کرد و در نتیجه بر شما چیره خواهد شد .

بیان این نظر نیز مورد تأیید جمعیت قرار گرفت و گفتند

صحیح است .

سپس ابو الحکم بن هاشم نماینده بنی مخزوم برخاست و گفت :

گوش بد هید و بگفته من عمل کنید ! من نظری دارم که قطعاً بفکر هیچکدام راه نیافته است ؛ نظر من این است که : از هر قبیله‌ای یک نفر رشید و ورزیده و چالاک انتخاب کنیم و بهر یک شمشیری بر آن بدهیم ، آنگاه بهمه آنان مأموریت دهیم تا سر وقت بگردند و هر یک از این افراد ضربتی بر او وارد سازند تا کشته شود ؛ آنوقت همه راحت می‌شویم و چون موضوع خونریزی در این امر بدست جمعیت صورت گرفته است ، حقاً قصاص دامن همه قبایل را می‌گیرد ، و چون قبیله بنی عبد مناف قادر نیستند با همه قبایل بجنگند ، و از همه انتقام بگیرند ؛ طبعاً خونهای بگدازد بصورت دیگری داده می‌شود و بدین ترتیب کار خاتمه خواهد یافت .

این پیشنهاد با کثرت آراء تصویب شد و همه تصمیم گرفتند تا در اجرای

آن بکوشند . با انتخاب این تصمیم جلسه پایان یافت

تصميم مخالفين معهود كه در اين جلسه شركت داشتند باطلاع رسول اكرم (ص) رسيد؛ در همان هنگام اين آيه مباركه نازل شد كه؛
 «و اذ يمكركم الذين كفروا اليثبتوك او يقتلوك او يخترجوك ويمكرون ويمكر الله؛ و الله خير الماكرين» -

يعنى آن كسانى كه كفر ورزيدند حيله اى مى انديشند كه ترا حبس كنند يا بكشند يا تبعيد نمايند (آرى) آنها، مكر و حيله بكار مى برند ولى از تدبير خدائى بى خبرند و نميدانند كه خدا بهترين تدبير كنندگان است .
 مقارن همين احوال، رسول اكرم صلى الله عليه وآله براى اينكه كوچكترين اثرى از حر كتش مشاهده نشود، باپاى برهنه از شهر مكه خارج شد و به غار «ثور» كه تا مكه يك ساعت فاصله زمانى دارد، با تفاق ابو بكر حر كت فرمود . پاى مباركش مچرو چشد و هنگام ورود بغار خون ريزى آغاز گرديد و با مشقت و رنج تمام سه شبانه روز در غار مزبور بسر برد . در همين هنگام ابو بكر كه از غدر و شقاوت مشركين نگران بود و اطمينان داشت كه مورد تعقيب آنان است و هر گاه دستگير شود مورد شكستجه و آزار قرار خواهد گرفت؛ نگران شد آنگاه آيه مباركه باين مضمون نازل شد كه .

«الا تنصروه فقد نصره الله؛ اذا خرجه الذين كفروا انا نى انصين اذهما فى الغار، اذ يقول لصاحبه لا تحزن، ان الله معنا؛ فانزل الله سكينته عليه و ايدته بجنود الم تر وهاو جعل كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هي العليا و الله عزيز حكيم .

يعنى: اگر شما او را يارى نكنيد؛ خدا كمكش خواهد كرد و هنگامى كه كفار اين دو نفر مهاجر را از ميان خودشان بيرون رانند و وقتيكه

درون غار پنهان شده بودند؛ پیغمبر با بوبکر فرمود: نگران نباش زیرا خدا با ما است.

آنگاه خدا خاطرش را آرام و دلش را مطمئن ساخت و سپس او را بوسیله نیروهای نامرئی تأیید و تقویت فرمود.

نتیجه اینسکه مقاصد پست و اغراض بلید کفار عملی نشد بلکه برعکس امر خدا غالب آمد و حکم الهی نافذ گردید آری خدا نیر و مند است و دانا.

بالاخره پس از گذراندن سه روز در غار، رسول اکرم «ص» با اطمینان خاطر بحمايت پروردگار، بدون زاد و راحله، یعنی دست خالی و پای پیاده با اتفاق ابوبکر راه مدینه را پیش گرفت و رفت.

این روزها از بحرانی ترین ایام در تاریخ اسلام شمرده میشود زیرا کار راهبر بزرگ انسانیت پس از سیزده سال دعوت بنقطه خطرناکی منتهی گردیده و با بیان آنهمه آیات بینات، جز گروه اندکی از مردم روشن ضمیر کسی دعوت مقدسش را نپذیرفته و مشرکین کمر قتلش را بسته و حضرتش را به هجرت و ادار کرده اند.

وہ! چه ساعت دردناکی است که چنان مصلحی بزرگ با آنهمه شفقت و مهر و محبت بنزد یگان و هموطنانش در دنیا گزین شود و طن محبوب مقدسش را ترک گوید و برای برافراشتن پرچم توحید و نشر فضیلت جانش را در کف گرفته و از مقدس ترین و قدیمترین جایگاه توحید و سرزمین عبادت؛ رخت سفر بربندد!

مورخین نوشته اند. شبی که رسول اکرم (ص) با قلبی مملو از حزن

و اندوه از مکه خارج شد ، نظری عاشقانه بسوی کعبه معظمه انداخت
و فرمود :

«والله انك لاحب ارض الله الي وانك لاحب ارض الله الي
الله ! واولا ان اهلك اخرجوني ما خرجت منك »

یعنی : ای کعبه مقدس و عزیز ! بخدا سوگند که محبوب ترین
نقاط روی زمین برای من و در نظر خداوند توئی ، و اگر هر آینه مردم حق
باشناس تو . مرا از میان خود شان بیرون نمیراندند ، هیچگاه از تو دور
نمی شدم !

بهر حال رسول اکرم (ص) با قلبی افسرده و روحی مملو از امید بآینده
درخشان در روز اول ماه ربیع الاول مصادف با ماه ژانویه سال ۶۲۲ میلادی
در هوایی بسیار گرم ، راه صحرائی سوزان را پیش گرفته و بطرف مدینه
رهسپار شد . در طی طریق تلخی ها و محرومیتها و مشقت های سیزده سال دعوت
مقدسش را از نظر میگذرانید و سوابق دردناک مخالفت های مشر کین را بیاد
می آورد و بجای اینکه حس کینه و انتقامش تبحر نکشود ، ضمن مناجاتیکه
در پیشگاه ربوبیت مینمود میگفت :

«اللهم اغفر لقومی انهم لا یعلمون»

بار خدایا بر قوم من بخش ، زیرا مردمی هستند نادان !

همینکه از تذکار مصائب گذشته خسته می شد ؛ چشم بآینده امید
بخش می دوخت و با همه مشکلات تیکه در محیط مدینه از لحاظ فقر و فاقه و خرابی
اوضاع اقتصادی و مخالفت های جهودهای مقیم مدینه و خصوصیت های محلی
قبایل آنجا بنظر می آورد ، در فکر اجرای برنامه مقدسش بود و باینکه

کتابخانه فیضیه قم

مشکلات تأمین ضروریات حیاتی مهاجرین تازه وارد و تهیه مسکن و مأواى
برای آنان؛ اندیشه اش را رنجه می ساخت، و در عین حال نیروی لایزال
قلب تابناکش که مهبط و حی الهی و کانون پذیرش الهام و اشراق بود،
اورا تقویت میکرد و بر نیروی عزم و اراده اش می افزود و میفرمود:

«لقد وعد الله و وعده الحق ان یتیم نوره و لو کره المشرکون»

یعنی خدا و وعده داده، و وعده او حق است و درست باید که نورش را اتمام دهد گو
اینکه مشرکین کراهت داشته باشند!



راه پر مشقت طی شد، رسول اکرم (ص) بشهر یثرب آنروز آمد و مدینه
امروز ورود فرمود. پرچم یگانه پرستی برافراشته شد. صدای اذان بلال
در مواقع معین، مانند نعمات موسیقی دلپذیر، سامعه مسلمانان را لذت
می بخشید. رابطه برادری میان مهاجر و انصار برقرار گردید. بنیان
تعاون و همدردی در اجرای نظامات انسانیّت و کمک بحق تحمل هر نوع زنج
و زحمتی در راه دعوت حق استوار و پایدار شد، همه مشکلات حتی اشکالات دسیسه
و توطئه و نفاق جهودان و مشکلات فقر و فاقه حل شد و افراد پراکنده بیکدیگر
پیوستند، از جمعیتی متفرق و مرده می متشکلت، ملتی بوجود آمد. و برای این ملت
حکومتی برقرار شد و بالاخره نیروی ایمان بر قوای شیطانی چیره گشت: اسلام
بر جزیره العرب حاکم گردید تا جائیکه رسول اکرم (ص) سوره اذا جاء
نصر الله و الفتح را اعلام فرمود، در نتیجه ده هزار نفر مجاهدین اسلام شهر مکه را فتح
کردند آنگاه پیمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله بر در کعبه نزدیک دار الندوه یعنی همان
محلّی که توطئه قتلش را چیده بودند ایستاد و فرمود:

«لااله الاالله . محمد رسول الله !»

اينك وعده خدا صادق آمد . بنده خدا فاتح شد و لشكريان خدا به پيروي نهايي نائل شدند! اي مردم مکه! تصور ميکنيد باشما چه رفتاري خواهم کرد؟ مغلوبين و محکومين گفتند از تو جز مهر و محبت و نيکي و انسانيت چيزي انتظار نداريم . برادري هستي کریم و برادرزاده اي رحيم آنگاه فرمود .

ازهبوا : انتم الطلقاء !

حالا که خدا پيروز شد و شرك مغلوب گرديد ، از شما عفو ميکنم . برويد همه تان آزاديد ! از شما کينه اي در دل ندارم بلکه ميخواستم و ميخواهم که حکم خدا نافذ باشد و بس آري -

کفر است در طريقيه ما کينه داشتن : آئين ماست سينه چو آئينه داشتن

از آن پس شعار : لااله الاالله . محمد رسول الله در سراسر جزيره

العرب رسميت گرفت .

بتهاي منحوس مصنوع از سنک و چوب نقش زمين کشتند و بتهاي کثيف کوشي ، بنام اشراف و رؤساي خود خواه و خود پرست ؛ بي آب و شدند در نتيجه بازار خدا پرستي رونق گرفت .

هر چند در اين باره گفتني زياد است ولي در اين مقاله مجال سخن تنگ

بدينجهت مقتدم مي شمارم نکات بسيار مهمي را که مولود جريان فتح مکه است بطور اختصار تذکردهم :

نکته اول اينکه - ساعتی قبل از ورود مقدم ميمون و مبارك نبوي

و مجاهد بن غيور اسلام بمکه ؛ سعد بن مهاذ که از انصار نامي و يکي از

پرچمداران جبههٔ مقدس توحید بود؛ از فرط شوق و شغف وصول بکعبه و تحصیل این پیروزی؛ روحی حماسی بخود گرفت و با صدائی بلند گفت:

اليوم يوم الملحمة

یعنی امروز روز جنگ و انتقام است همینکه این صدا بسمع رسول اکرم (ص) رسید؛ ندادرداد و فرمود مردم: مطلب این طور نیست و گفتهٔ سعد اشتباه است بلکه:

«اليوم يوم الرحمة»

یعنی امروز روز آمرزش و بخشایش است همهٔ همراهان بدانند که ما برای انتقام نیامده‌ایم بلکه برای اعلائی کلمهٔ حق و نشر فضیلت و درس انسانیت آمده‌ایم.

با این خطاب تکلیف همهٔ اصحاب روشن و معین شد و دانستند که باید نسبت بمغلوبین ارفاق و ترحم و گذشت؛ اعمال شود نه خشم و غضب، این است که ضمن تحقیقات یکی از مورخین، بیگانه دیدم چنین نوشته است که:

در هیچیک از جنگهای تاریخی تا قبل از فتح مکه، نظیر این عمل انسانی عملی انجام نگردیده است که سرداری فاتح باده هزار مرد جنگنده وارد شهری شوند و با قهر و غلبه آنها را تسخیر کنند، معذک خوئی از بینی کسی نرزد. نکتهٔ دوم اینکه: بر خلاف همهٔ جنگها و فتوحات که در نتیجهٔ آن مردم مغلوب، اسیر و محکوم فاجعین شده و می‌شوند، در این جنگ همه آزاد شدند و غل و زنجیر بندگی و بردگی و استعمار یکسره پاره شد و مردم از نعمت آزادی بر خور دار شدند؛ لهذا

جادارد، ما مسلمین جهان با افتخار و سرافرازی بی‌پایان بخود ببالیم و بگوئیم: فرمان مطاع رسول اکرم (ص) در این مرحله حساس تاریخی؛ همانا اولین منشور آزادی بشری است که الی الابد در صفحه تاریخ درخشنده کی خود را حفظ خواهد کرد

نکته سوم اینکه: در همان ساعت‌های اول پیروزی، رسول اکرم (ص) بیان معجز آسای دیگری بر زبان راند و ضمن آن پایان برنامه اصلاحی خودش را اعلام فرمود که گفت:

الاول ان الزمان قد استدار!

یعنی اینک دور زمان عوض شده زیرا بجای قهر و غلبه و زور و خود پرستی! عدل و انسانیت و رفق و مدارا و خدا پرستی و برادری و برابری آمد و از این پس همه مردم جهان میتوانند زیر پرچم اسلام، مرفه و آسوده، مصون از هر نوع گزند و تعرضی زیست کنند. نکته چهارم اینکه: متعاقب این پیروزی درخشان، دوران حکومت کردن کیشان و خود پرستان پایان رسید و حکومت مردم بر مردم؛ برای مردم؛ در سایه فرمان مبارک:

«ان الخلق امام الحق، سواء»

یعنی همه افراد بشر در برابر قانون حق و عدالت دارای حقوق متساوی هستند، و دوره امتیازات و برتری‌های مجعول بشری از قبیل تعینات اشرافی، منحوس و ادعاهای پوچ برتری سفیدبرسیه و امثال آن بکسره ملغی گردید



ماه‌ها گذشت و سالها سپری شد تا اینکه دوره خلافت عمر بن خطاب رسید. مسلمین وارثد و امپراطوری بزرگ جهان شدند، تشکیلات

لشکری و کشوری و ساز مانهای مالی سرو صورتی گرفت؟ در نتیجه برای دفاتر مالی و ثبت و ضبط، محتاج بتاریخ شدند. خلیفه؛ برای انجام این منظور باجمعی از اصحاب بمشورت پرداخت و شخصاً چنین اظهار نمود:

«حالا که مسلمین فاتح جهانی شده‌اند؛ شایسته نیست، مانند دوران جاهلیت؛ وقایع مهمی از قبیل: عام الفیل و امثال آنرا مأخذ تاریخ قرار دهیم، بنابراین؛ بایستی ولادت یا وفات رسول اکرم (ص) یا روز نزول وحی در غار حرا را مبدأ تاریخ قرار داد. در این جلسه شاگرد اول مکتب اسلام، حضرت علی (علیه السلام)، که آشنا ترین فرد بر از های موفقیت؛ و عنصر مهم اجرای برنامه مقدس اسلام بود فرمود:

چون منشأ موفقیت و پیروزی در نشر دعوت و انتشار اسلام، هما نا هجرت نبوی از مکه بمدینه بوده و حساس ترین دقایق تاریخ اسلام است باید آنرا مبدأ تاریخ قرار دهیم.

این نظریه مورد تصدیق قرار گرفت و از آنروز بعد تاریخ هجری تاریخ رسمی مسلمین شناخته شد. در اینصورت باید بگوئیم: هر چند تاریخ هجری، مقدمات آن بارنج و مشقت و جهاد و فدا کاری توأم بود ولی نتیجه آن فتح و پیروزی و اعلائی کلمه حق بوده است، در اینصورت، ما مسلمین جهان باید همیشه این روش پسندیده را که رهبر بزرگ عالم انسانیت و بزرگترین معلمین جامعه بشریت بمانشان داده است؛ نصب العین خویش قرار دهیم و در اعلاء کلمه حق تازند. ما ایم، با جان و دل بکوشیم تا درس فراموش شده را بجهانیان تعلیم دهیم و ثابت کنیم که:

«وارث تعلیمات عالیة انسانیت ما ئیم نه دیگران»

«ور رهبری جهان بشریت بر عهده ما است نه بر عهده دیگران»